



کبوتران حرم

ویژه رحلت امام خمینی رحمه الله علیه



عطر خنده امام

په نامه



۲	شعر
۴	داستان
۶	جدول رمزدار
۷	۴ جوابی
۸	خاطره
۱۰	شعر
۱۲	مهرخوبان
۱۳	مسابقه پیامکی
۱۴	مسیربازی
۱۵	برسد به دست...
۱۶	پاسخنامه

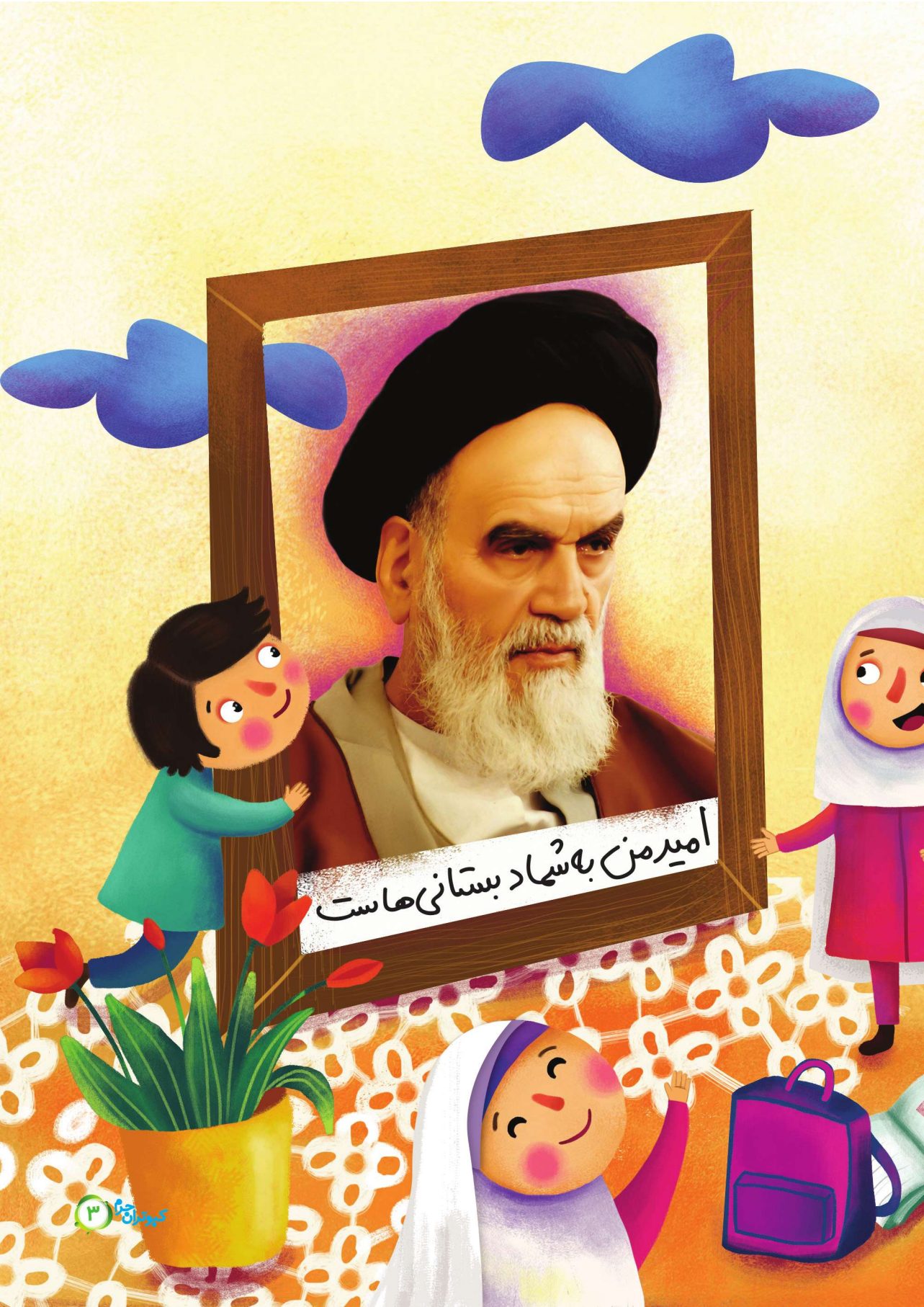
شماره ۲۲ کپوتران جارا

صاحب امتیاز: معاونت تبلیغات آستان قدس رضوی
تهیه و تدوین: اداره تولیدات فرهنگی
صفحه آرایی: استودیو بارمان
شمارگان: ۵۰ هزار نسخه
چاپ: موسسه فرهنگی قدس
نشانی: حرم مطهر رضوی - صحن جامع رضوی، ایوان غربی
اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی
صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱
تلفن تماس: ۰۵۱۳۲۰۰۲۵۶۹

عطر خنده امام

● افشین علاء
● تصویرگر: ساره محمدپور

در اتاق کوچکم
هست قاب روشنی
توی قاب عکس من
آفتاب روشنی
قاب عکس کوچکم
صبح و ظهر و عصر و شام
عطر می پراکند
عطر خنده امام
با نگاه او به من
صبح می کند طلوع
با نگاه من به او
روز می شود شروع
ای که خنده می کنی
در میان قابها
از تو زنده می شود
شور انقلابها



امیرمن به شهید بستانی‌هاست

آن مرد بزرگ

• حسین میرزایی (ملک)
• تصویرگر: مهشید رجایی

صدای در حیاط که بلند شد مادرم برخاست و گفت: «حتما پدر بزرگ است. من می‌روم در را باز کنم!» حدس مادرم درست بود. از پشت پنجره پدر بزرگ را دیدم که وارد حیاط شد و قبل از اینکه در اتاق باز شود صدایش را شنیدم که بلند گفت: «سلام علیکم» همیشه همین کار را می‌کرد. خودش می‌گفت: «می‌خواهم مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سلام کردن، سبقت بگیرم.» کتش را درآورد، کنار دیوار نشست و به پشتی تکیه داد. چهره‌اش خیلی خسته بود. مادرم استکان چای را جلوی پدر بزرگ گذاشت و گفت: «خدا قوت پدر جان! فکر کنم خیلی اذیت شدی! نه؟»

پدر بزرگ آهی کشید و گفت: «ممنون دخترم! این اذیت‌ها در مقابل کاری که آن مرد بزرگ برای ما کرد چیزی نیست! جایتان خالی بود. ماشاءالله هر سال از سال‌های قبل شلوغ‌تر می‌شود. نمی‌دانم خداوند چطور محبت این سید را در قلب مردم کاشته که انگار هیچ حودمرزی ندارد!»

منظور پدر بزرگ از آن مرد، امام خمینی (رحمة الله علیه) بود. پدر بزرگ ایشان را خیلی دوست داشت و خاطرات زیادی از دوران جوانی‌اش در کنار ایشان برای ما تعریف می‌کرد. هر سال هم برای شرکت در برنامه‌های سالگرد درگذشت امام به حرم مطهرشان می‌رفت و در مراسم شرکت می‌کرد.

چایش را که سر کشید انگار خستگی از تنش بیرون رفت، نگاهی به من و علیرضا کرد و گفت: «غنچه‌های بابایی! شما چطورید؟ بیایید پیش من ببینم!»

ما هم با خنده بلند شدید و رفتیم نزدیک پدر بزرگ نشستیم. دست‌هایش را روی سر ما گذاشت و نوازش کرد. بعد هر





دوی ما را بوسید و گفت: «می‌دانید بچه‌ها حیف شد که امام را ندیدید! آن چهره نورانی و قلب مهربان را که به عشق همه مردم ایران می‌تپید مخصوصاً بچه‌ها که خیلی مورد توجه و محبت امام بودند.»

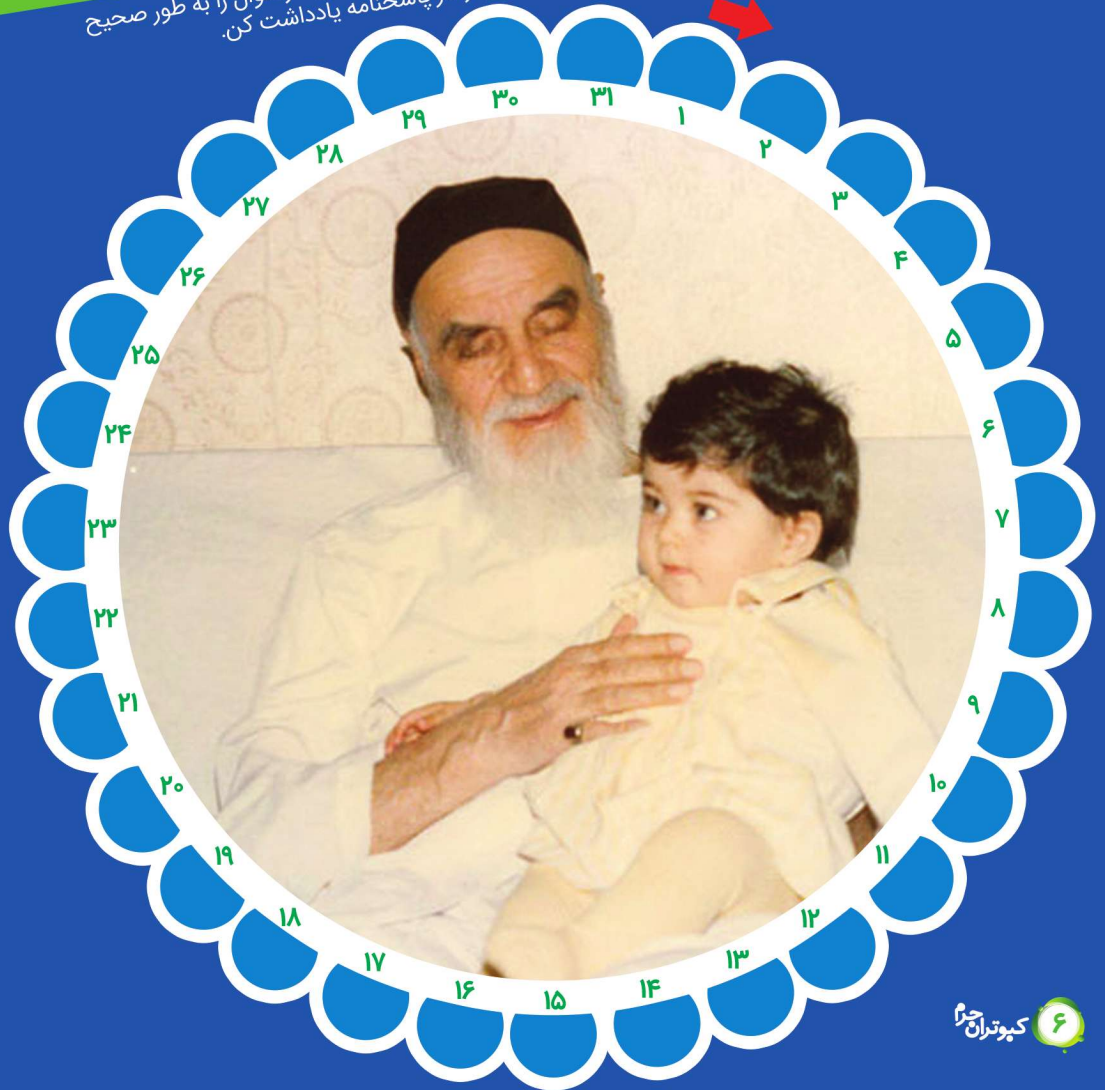
من گفتم: «بابایی! دیشب تلویزیون عکس امام را نشان داد که داشت گریه می‌کرد.»
پدربزرگ آه دیگری کشید و گفت: «درست است عزیزم! آن اشک‌ها به خاطر پانزده خرداد بود! می‌دانید بچه‌ها ماه خرداد یادآور دو حادثه تلخ و دردناک برای ماست: یکی در نیمه خرداد سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد. آن روز مردم برای دفاع از دین خود و حمایت از رهبری امام خمینی بر ضد کارهای زشت و ظالمانه شاه پهلوی راهپیمایی کردند که سربازان و ماموران به دستور شاه، عدّه زیادی از آن‌ها را زخمی کردند یا کشتند. امام هر سال با ذکر این اتفاق تلخ، برای آن‌ها گریه می‌کرد! حادثه دوم هم که در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ اتفاق افتاد و آن هم رحلت خود امام خمینی بود که دل مردم ایران را سوزاند و آن‌ها را عزادار کرد.

من هر سال در این روزها با شرکت در مراسم عزاداری در حرم مطهر امام خمینی (رحمة الله علیه) یاد و خاطره این دو اتفاق بزرگ را زنده می‌کنم. تازه برای سال‌های بعد تصمیم دارم شما را هم با خود ببرم.»

من و علیرضا با خوشحالی از جا پریدیم دست‌هایمان را به گردن پدربزرگ انداختیم و او را بوسیدیم و گفتیم: «ممنون بابایی ما آماده‌ایم! ما آماده‌ایم!»

۱. اولین فصل سال: ۱۰-۱۶-۳۰
۲. مخالف بدی: ۲۰-۴-۱۳-۲۳
۳. وقتی باران می‌آید بعضی‌ها آن را روی سرشان می‌گیرند: ۱۴-۲۷-۹
۴. نام پسرانه‌ای که حرف اول و آخرش یکی است و نام پیامبری خوش صدا هم بوده: ۲۴-۱۹-۲۵-۲
۵. کسی که می‌خندد: ۱-۱۲-۲۸-۱۷-۵
۶. از خوردنی‌های پنج حرفی همراه غذا که ۳ حرف اولش ۳۶۵ روز سال است: ۲۶-۱۱-۲۲-۲۹-۶
۷. هدیه است؛ ولی آخر ندارد: ۸-۳۱-۲۲
۸. ماه مدرسه: ۷-۱۵-۱۸

رمز جدول یکی از ویژگی‌های امام خمینی رحمه الله علیه می باشد، لطفاً پاسخ هر سؤال را به طور صحیح و به ترتیب کنار هم قرار دهید تا به رمز جدول برسید. جواب را در پاسخنامه یادداشت کن.



به سوالات زیر جواب بده و در پاسخنامه یادداشت کن

۱

کشتار مردم مسلمان و انقلابی ایران توسط سربازان و ماموران شاه در پانزده خرداد چه سالی اتفاق افتاد؟

الف ۱۳۴۲

ب ۱۳۵۳

ج ۱۳۵۷

د ۱۳۶۵

۲

روی پرچم زیبای کشورمان، به جز کلمه (الله) در وسط چه چیزی نوشته شده است؟

الف الحمدالله

ب سبحان الله

ج الله اكبر

د ایران اسلامی

۳

اسم امام خمینی (رحمة الله عليه) چیست و این اسم، لقب کدام پیامبر بزرگ الهی است؟

الف خلیل-حضرت ابراهیم
علیه السلام

ب محمد-پیامبر
صلی الله و علیه و آله

ج روح الله-حضرت عیسی
علیه السلام

د کلیم الله-حضرت موسی
علیه السلام

۲

حرم امام خمینی (رحمة الله عليه) در چه شهری قرار دارد؟

الف کاظمین

ب تهران

ج قم

د نجف

آقا خیلی ناراحت است...



دوستان عزیز اگر چه ما امام خمینی (رحمة الله عليه) را ندیده‌ایم؛ ولی کسانی که ایشان را دیده‌اند یا مدتی با ایشان زندگی کرده‌اند، خاطره‌های دلنشینی از محبت امام به کودکان و رفتار مهربان ایشان با بچه‌ها نقل می‌کنند. در این صفحه می‌خواهیم یکی از آن خاطرات را برای شما بنویسیم: زمانی که امام خمینی (رحمة الله عليه) در شهر (نجف) بودند، یک روز مرد باتقوایی به دیدن ایشان آمد. فردای آن روز دیدند همسر امام خیلی ناراحت است و می‌گوید: «آن مرد چیزی برای امام تعریف

کرده که آقا خیلی ناراحت است و می‌گوید: «آن مرد چیزی برای امام تعریف کرده که آقا از شدت ناراحتی، ۲۴ ساعت است که نه غذا خورده‌اند و نه چای!»
بعدها معلوم شد که آن مرد از حوادث تظاهرات قم برای امام تعریف کرده و گفته: «یک جا من خودم دیدم که خانمی، یک بچه کوچک در بغل داشت و شعار می‌داد، یکی از سربازان شاه با تفنگش، محکم به شانه این خانم زد و آن بچه از بغل خانم افتاد و سرش به جدول کنار خیابان خورد و درد گرفت.» امام که این را شنیدند، خیلی گریه کردند و اشک ریختند و از شدت ناراحتی ۲۴ ساعت غذا نخوردند.

شما هم یکی از خاطراتی که از بزرگترها شنیده‌ای یا در کتاب خوانده‌ای بنویس:

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

دستی که بوی جبهه دارد

محمد عزیزکی (نسیم)

بگذار دستت را ببوسم
دستی که بوی جبهه دارد
قدری دعا کن با همان دست
تا باز هم باران ببارد

وقتی نگاهت می‌کنم من
در چشم‌هایم آفتابی
یک آفتاب گرم و روشن
در آسمانی صاف و آبی

آن روز وقتی باغبان رفت
دست تو غم‌ها را نهان کرد
عطر عبایت باغ ما را
خوشبوترین باغ جهان کرد

امروز در باغ ولایت
چون شاپرک شاد و رهائیم
ما شاپرک‌ها دوست داریم
روزی به دیدارت بیاییم



شما بشوید علی کوچولو

تصویر گر مصطفی شفیعی

امام رحمه الله علیه به کودکان علاقه زیادی داشتند. ایشان همیشه نصیحت می کردند که تا پیش از مکلف شدن، بچه‌ها را راحت بگذاریم تا آزادانه بازی کنند. موانع را از سر راه آن‌ها برداریم و کمتر به آن‌ها امر و نهی کنیم. بیشتر خاطره‌های من که از حضرت امام رحمه الله علیه دارم، خاطرات برخورد ایشان با علی، آخرین پسر من است که زمان رحلت امام رحمه الله علیه پنج سال داشت. علی عشقش آقا (امام رحمه الله علیه) بود. هر روز به اتاق آقا می‌رفت. دوست داشت با عینک و ساعت آقا بازی کند. یک روز که ساعت و عینک آقا را برداشته بود، به علی گفتند: «علی جان! عینک، چشم‌هایت را اذیت می‌کند. زنجیر ساعت هم خدای نکرده ممکن است به صورتت بخورد. صورتت مثل گل است. ممکن است اتفاقی برایت بیفتد.» علی عینک و ساعت را به امام رحمه الله علیه داد و گفت: «خب! بیایید یک بازی دیگر بکنیم. من می‌شوم آقا و شما بشوید علی کوچولو.» امام رحمه الله علیه فرمودند: «باشد.» علی گفت: «خب بچه که جای آقا نمی‌نشیند!» امام رحمه الله علیه هم کمی خودشان را کنار کشیدند. علی کنار آقا نشست و عینک و ساعت بزند!» آقا خندیدند و عینک و ساعت را به علی دادند و گفتند: «بگیر، تو بَرُدی!»

لبخند بر لبانمان نشست.



کلمات زیر دوه دوه دربارہ امام خمینی (رحمہ اللہ علیہ) باہم ارتباط دارند، آنہا را بہ ہم وصل کن. در پایان یک کلمہ باقی می ماند کہ آن را مانند مثال زیر بہ شمارہ ۳۰۰۰۸۰۲۲۲ پیامک کن.

مثال: کبوتران حرم، جواب مسابقہ، رضا حسینی، ۱۳۸۵، قم

امام رضا
علیہ السلام

محل تولد

نام

خمین

تہران

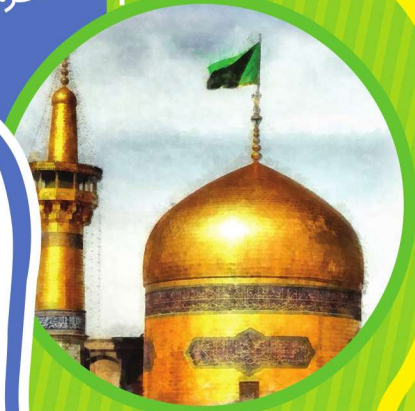
حرم امام
رحمہ اللہ علیہ

سید مصطفی

نام پدر و پسر

سید روح اللہ

دوست خوبم می‌خوایم از حرم امام رضا علیه السلام بریم
حرم امام خمینی رحمه الله علیه پیشنهاد شما کدوم مسیره؟



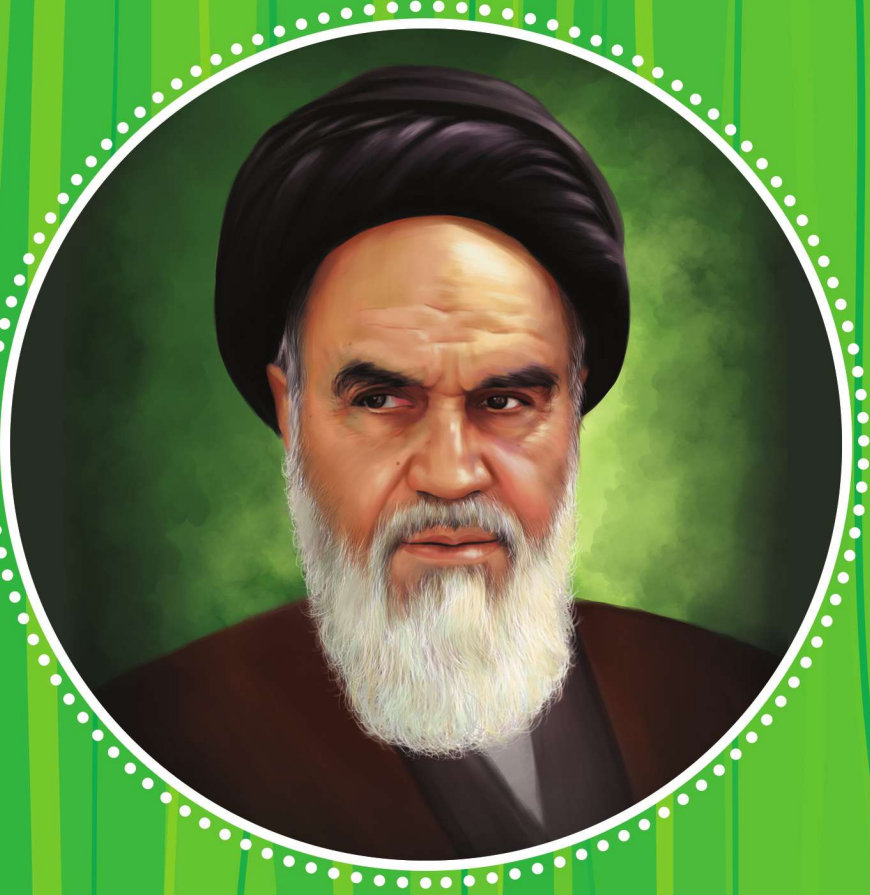


نامه ای به روح الله

بچه های عزیز تصور کنید که با ماشین زمان به سال ۱۳۵۷ سفر کرده اید، چه صحبتی با امام خمینی رحمه الله علیه دارید.



A spiral-bound notebook with a white cover and a lined page. The page is blank and ready for writing.



«بچه های خودتان را خوب تربیت کنید. این بچه ها هستند
که کشوری را نجات می دهند.»

امام خمینی رحمه الله علیه

